

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۷

سیمای زن در سروده‌های چهار شاعر منتخب عصر عباسی:

عباس بن آحنف، ابوالعتاهیه، دعبل و متنبی

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۵/۲/۲۵

بهرام امانی چاکلی *

سمیه آقامحمدی **

عصر عباسی، محل تلاقی فرهنگ‌های مختلف و تحول‌های ژرف فرهنگی و ادبی و هنری است. شعر عربی نیز در این دوره، به‌ویژه از منظر محتوا، دگرگون شد و شاعران نیز نقش‌های اجتماعی گوناگون را پذیرفتند. با توجه به جایگاه زنان در تحول‌های اجتماعی عصر عباسی، این نوشتار می‌کوشد با روش وصفی - تحلیلی شخصیت زن را در سروده‌های چهار شاعر منتخب عصر اول و دوم عباسی، یعنی: عباس بن آحنف (۱۰۳-۱۹۲ق)، ابوالعتاهیه (۱۳۰-۲۱۱ق)، دعبل خزاعی (۱۴۸-۲۴۶ق) و متنبی (۳۰۳-۳۵۴ق) که هر کدام دارای سبک خاصی در اشعار خود بوده‌اند، مورد بررسی قرار دهد.

یافته‌های این پژوهش، نشانگر آن است که زن در تلقی شاعران این دوره،

* استادیار رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان: amanichacoli@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ و تمدن دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین:

Somayyeaghamohammadi@yahoo.com

غالباً یک موجود غیرعقلانی است که از او برای رونق غزل بهره برده‌اند و در موارد متعددی نیز ویژگی‌های زنان به ابزاری برای روزی‌جستن شاعران و مدح و هجو دیگران تبدیل شده است.

کلیدواژگان: شعر عصر عباسی، زن در شعر عباسی، عباس بن‌أحنف، دعبل خزاعی، ابوالعتاهیه و منتبّی.

مقدمه

دوره عباسی، دوره تبادل فرهنگ‌های اسلامی، ایرانی، رومی، هندی و یا ترکی است. همان‌گونه که شاخصه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی در این دوره دچار دگرگونی می‌شود، شعر نیز دچار تحول شده و اندک‌اندک از سیاق دوره قدیم فاصله گرفته، با اشعاری موسوم به زهدیات، خمریات، طردیات، طبیعیات، مجون و غیره دچار تغییر می‌شود.^۱ در موارد بسیاری، شعر در این دوره به‌عنوان ابزاری تبلیغاتی در خدمت خلفا، حاکمان و رهبران فکری فرقه‌های دینی قرار می‌گیرد و به همین سبب است که شاعران، به گونه‌های مختلفی همچون شاعران: خلفای عباسی، شیعی، معتزلی، خوارج، برامکه، وزیران و حاکمان و فرماندهان، و شاعران توده‌های عامه مردم تقسیم شده‌اند.^۲ شعر در این دوره، علاوه بر اینکه سبب رونق فکری، فرهنگی و اجتماعی جامعه مسلمانان شد، بر اقتصاد این دوره نیز تأثیر مثبتی داشت؛ از جمله، رواج حرفه مؤدّبی به منظور پرورش فکری فرزندان خلفا و بزرگان و یا آموزش شعر قدیم به آنان و نیز شعرگفتن به جهت مدح و هجو دیگران، برای برخی شاعران کسب خوبی به شمار می‌رفت. همچنین این شاعران، در ترویج جشن‌ها و اعیادی چون: نوروز، مهرگان و سده، بر رونق بازار خریدوفروش تأثیر بسزایی داشتند.^۳ از آنجا که شناخت ماهیت و جایگاه زن در جامعه دوره عباسی می‌تواند شناخت بهتری از نقش او در تکامل جامعه اسلامی در دوره‌های تاریخی به ما ارائه دهد، نگارنده در صدد برآمد تا با بررسی شخصیت زن در نزد عباس بن‌أحنف،

دعبل خزاعی، ابوالعاهیه و متنبی بردارد که هر کدام دارای سبک خاصی در اشعار خود بوده‌اند؛ ضمن اینکه به این پرسش پاسخ دهد که: «سیمای زن از نظر شاعران عصر عباسی چگونه بوده است؟»

فرضیه

زنان در عصر عباسی، از دو جایگاه متفاوت بدوی و حضری برخوردار بوده‌اند و غالب نگاه‌ها نسبت به زن، نگرشی جنسی بوده، او را موجودی غیرعقلانی، غیراجتماعی و در خدمت مرد تلقی می‌کرده‌اند.

در شکوفایی و تحول شعر عربی، نباید از تأثیرگذاری غنا و موسیقی در این دوره غافل باشیم. یکی از دلایل اصلی رشد غنا و موسیقی در این دوره، توسعه تجارت کنیزکان آوازه‌خوان و رقصان بود. آنان با به‌کارگیری شعر شاعران این دوره، در توسعه شعر عربی تأثیر بسیاری داشتند.^۴ افزون بر این، شاعران عصر عباسی، پرچم‌دار معرفی دیدگاه‌های جامعه عباسی نسبت به زنان نیز بودند. شناخت این دیدگاه‌ها، ما را در فهم جایگاه آنان در جامعه مسلمانان کمک می‌کند. تحلیل جامعه‌شناختی سیمای زن در عصر اول و دوم عباسی (۱۳۲-۳۳۴ق.) از منظر ادیبان، به‌ویژه از نگاه شاعران این دوره، تاکنون انجام پذیرفته است؛ اما پژوهش‌های مشابهی که صورت گرفته، سیمای زن از سوی شاعران را مورد بررسی قرار نداده است و تنها یک مورد با عنوان «زن در جلوه‌گاه شعر عباسی از نگاه متنبی»، به قلم زهرا عمرانی انجام پذیرفته است که ضمن محدودبودن دایره تحقیق آن به یک شاعر، نویسنده مقاله در آن، رویکردی متفاوت از پژوهش حاضر دارد. برای آشنایی با سایر پژوهش‌های مشابه، به پی‌نوشت مراجعه کنید.^۵

نقش شعر در ترسیم باورهای جامعه

جامعه، نه تنها خود همواره در حال حرکت و دگرگونی است، بلکه اعضا و سایر جوامعی را که با آن در ارتباط است، تغییر می‌دهد. این تغییرها، در باورهای اجتماعی یک جامعه نیز امکان‌پذیر است. متأسفانه، فقدان یک چشم‌انداز جامعه‌شناختی، حتی در بهترین

کتب تاریخ ادبیات سنتی، به چشم می‌خورد. در بررسی‌های نویسندگان تاریخ ادبیات، اعماق تاریخ با رویکرد اجتماعی به‌وضوح دیده نمی‌شود. اسکار پیت^۶ (متوفای ۲۰۰۰م.) به نقل از ژانف^۷ (متوفای ۱۹۴۸م.) می‌گوید:

دیگر نمی‌توان عوامل تعیین‌کننده اوضاع بیرونی، به‌ویژه عوامل اجتماعی را که بر فعالیت ادبی سنگینی می‌کند، نادیده گرفت و باید ادبیات را در پیوند جدایی‌ناپذیر با زندگی اجتماعی، در نظر گرفت.^۸

شعر، به‌عنوان بخشی از ادبیات، گونه‌ای از بیان تأثیرگذار است که به دلیل ساختار ویژه‌اش، توان بیان باورهای جامعه را در حوزه‌های گوناگون، از جمله حوزه مردم‌شناسی دارد. تبلور شأن و مقام زن در جامعه، در شعر نمایان‌تر است و محققان عمدتاً در بیان سیمای زن در جامعه در دوره‌های گوناگون تاریخی، دو تصویر به ما نشان می‌دهند؛ برخی برآن‌اند تا نقش او را در جامعه برجسته جلوه دهند و برای این منظور، شواهدی ذکر می‌کنند. برخی دیگر نیز نقش او را در جامعه کم‌رنگ دیده، مستندات را نیز در این زمینه ارائه می‌دهند. نکته‌ای که در اینجا اهمیت دارد، این است که محقق به تغییر و تحول جهان‌بینی‌های حاکم بر جامعه و ارتباط آن با شخصیت زن در دوره‌های مربوطه، توجه نماید. مسلماً این تغییرات، در آثار ادبی آن دوره تأثیر می‌گذارد. سیمای زن در دوره عباسی نیز بیرون از جهان‌بینی حاکم بر جامعه در این دوره نمی‌باشد. چهره او در جامعه، متأثر از جهان‌بینی عصر عباسی بوده و این امر، در آثار ادیبان، به‌ویژه شاعران عباسی، تجلی یافته است.

زن، در شعر عباس بن‌آحنف

عباس بن‌آحنف (م. ۱۹۲ق.)، در بصره در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد و در نوجوانی به بغداد کوچ کرد و در همان‌جا پرورش یافت. او به جهت توانگری‌اش نیازی نداشت تا از طریق شعر، به مدح یا هجو دیگران پردازد و به ثروت دست یابد. وی، از معدود شاعرانی

است که از میان تمام مضامین شعری معمول زمان خود، تنها غزل را برگزید. زن در اشعار این شاعر، تصویری لطیف، تکامل‌بخش، زیبا و فرشته‌گونه است. عباس‌بن‌احنف، اعضای بدن زنان را همچون برخی شاعران جاهلی و یا حتی بسان شاعری مثل دعبیل خزاعی نمی‌ستاید؛ بلکه وی با شرح عواطف و احساسات درونی خود، بیشتر درباره ماهیت عشق و تأثیر معجزه‌آسای آن در عاشق سخن می‌گوید؛ عشقی نشئت‌گرفته از عقاید مذهبی که از هرگونه هوس و گناه پیراسته است و شاعر در راه آن، همه چیز خود، حتی جانش را فدا می‌کند.^۹

زنانی که شاعر برای آنها شعر سروده است، بسیار زیاد هستند که بارزترین آنها، «فوز»^{۱۰} می‌باشد؛ چنان‌که سه‌چهارم دیوان شعر را به او اختصاص داده است. بعد از وی، «ظلوم»^{۱۱} در مرحله بعدی قرار دارد. پس از او نیز، از زنان متعددی مانند: نرجس، نسرین، هند، سعاد و دیگران یاد می‌کند؛ تا جایی که در یک بیت وی، اسم سه تن از دیگر معشوقه‌های خود به نام‌های: «سحر»، «ضیاء» و «خنث» را می‌آورد.^{۱۲} در واقع، در دیوان عباس‌بن‌احنف زنان به زیباترین وجه مورد توصیف قرار می‌گیرند. او از لطیف‌ترین واژه‌ها برای توصیف آنها استفاده می‌کند؛ از جمله درباره فوز از عبارت‌های ذیل استفاده می‌نماید:

ای سرور زنان، ای گل خوشبوی من!^{۱۳}

وی، محبوبه‌های خود را با گران‌بهاترین و زیباترین پدیده‌های مادی و معنوی هستی، مثل: خورشید، دُر و مروارید مقایسه کرده و چه بسا ارزش محبوبه خویش را بالاتر از این موارد دانسته است. او معتقد است که این پدیده‌ها، در برابر معشوقش ارزشی ندارند و در نهایت، وی حتی به کائنات زمینی راضی نشده، محبوبه خود را با فرشته‌ها مقایسه می‌کند.

جسمش از لؤلؤ و مروارید است و موهایش در سیاهی چنان است که گویا

منشعب از تاریکی شب است و از بازکردن جامه‌هایش، عطری خوشبو منتشر

می‌شود و چهره‌اش، نورانی است.^{۱۴}

ای کسی که از من درباره «فوز» و سیمایش سؤال می‌کنی! اگر او را

ندیدی، به ماه نگاه کن.^{۱۵}

خداوند در دنیا کسی را مثل او خلق نکرده؛ به گمان من، همانا او از جنس

بشر نیست و فرشته است.^{۱۶}

عباس بن احنف، از افرادی نیست که با دورشدن و یا مرگ محبوبش، یاد او را فراموش کند. در واقع، وی نه تنها با مرگ معشوق خویش در عشق او پایدار است، حتی معتقد است که بعد از مرگ خویش و زمانی که جسم او با خاک هم‌آغوش می‌شود نیز، محبت محبوبه‌اش را در دل دارد.

گل خوشبوی من، خیلی تند و سریع از دستانم ریوده شد و من تا پایان

روزگار، بر دوری او می‌گیریم.^{۱۷}

قلبم به غیر از او، عاشق کسی دیگر نمی‌شود. گویی که عشق او، عشق به

دیگران را در قلبم سد کرده است.^{۱۸}

همان گونه که ابیات فوق و سایر اشعار نشان می‌دهد، ممدوحان و معشوقه‌های شاعر، مورد اکرام‌اند و نگرش‌های منفی و مذموم در آنها دیده نمی‌شود. در اشعار این شاعر، خبری از سیمای اجتماعی، سیاسی، دینی و عقلانی زن نیست. شاعر، زن را از زندگی جسمانی و مادی فراتر برده، تصویری رؤیایی از او به ما می‌دهد. شخصیت غزل‌سرایی عباس بن احنف در اشعارش نسبت به زنان، کاملاً نمایان است. او به توصیف زن و زیبایی‌های او می‌پردازد و با احترام به عشق او می‌نگرد. او، نماینده عشق پاک و عقیف در جامعه عباسی نسبت به زنان است. سیمای زن در اشعار عباس، بیانگر تلاقی دو عنصر پاک و بی‌آلایش بدوی با سیمای زنان نوظهور عباسی است که در قالب عشق شاعر به معشوقه‌های فراوان او تجلی می‌یابد. وجود نام‌های غیرعربی معشوقه‌های شاعر، بر حضور زنان پارسی یا عربی در فضای جامعه عباسی و عرصه ذهنی شاعر دلالت دارد.

زن در شعر ابوالعتاهیه

اسماعیل بن قاسم (م. ۲۱۰ ق.م)، شناخته شده به ابوالعتاهیه، در «عین التمر» نزدیک کوفه به دنیا آمد و در کوفه رشد نمود و در بغداد ساکن شد. در ابتدای امر، کوزه فروشی می کرد؛ چنان که به او «کوزه فروش» می گفتند. بعد از کوزه فروشی، به خدمت خلفا درآمد و در نزد آنان به جایگاه والایی رسید و به مداحی آنان پرداخت؛ ولی بعد از مدتی، از مداحی خلفا دست کشید و به زهدیات روی آورد.^{۱۹} در آغاز دوره عباسی، به سبب فراهم بودن اسباب غنی و تنعم، دو جریان پدید آمد؛ یکی، جریان مجنون و لهو و لعب، و دیگری، جریان زهد و پارسایی. در اندیشه ابوالعتاهیه، زنی به نام «عتبه» وجود دارد که بسیار شیفته اوست؛ معشوقی که دست نیافتن شاعر به او، انگیزه ای می شود تا او را به کنج عزلت بکشاند و او را از غزل سرایی به زهد سرایی بکشاند.^{۲۰} در واقع، ابیات ذیل نمونه ای از اشعار اوست که آن را در زندان برای عتبه سروده است:

کسی که قلب شیفته و مشتاق برای دیدار تو دارد، این شوق دیدار و

طولانی شدن جدایی از یار، او را ناتوان و ضعیف کرده است.^{۲۱}

شوق و عشقم به محبوب، زیادتر شد. ای کاش! می دانستم که آیا برای ما وصال

و دیداری است. وای بر من و وای بر من و باز هم وای بر من! آیا وقت آن

نرسیده که از ریسمان و بند رها شوم.^{۲۲}

وی، خود را در برابر عشق او، اسیر و مطیعی بیش نمی داند که با وجود بی اعتنائی

معشوق، همچنان پایبند محبت اوست:

ای عتبه! ای سرور من! آیا دین نداری؟ تا کی قلب من نزد تو گرو است و

من رام و مطیع تو هستم، در هر آنچه که بر دوشم گذاری. من، بینوا، سیه روز و

مسکین هستم. عیبی ندارد. همانا این امر، مایه آسایش من است؛ آسایش به

عشقی که به دیدار اندوهگینی می رود. ای عتبه! از من فرار کردی؛ ولی من

اسیر توام و من عشق تو را در قلبم نگهداری می کنم.^{۲۳}

اشعار ابوالعتاهیه، بیانگر آن است که نگرش شاعر به زن، نه جنبه عقلانی دارد و نه جنبه جسمانی صرف؛ بلکه عشق زمینی او، وسیله‌ای برای ارتقای روح عرفانی می‌شود.

زن، از منظر اشعار دعبل بن علی خزاعی

دعبل بن علی خزاعی کوفی، معروف به دعبل خزاعی (م. ۲۴۶ ق.م.)^{۲۴}، شاعر بی‌باک و بدخواه خلفای بنی‌عباس بود که به هجو هارون، مأمون، معتصم و واثق پرداخت.^{۲۵} وی، مایل به تشیع بود و نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام محبتی بی‌شائبه داشت.^{۲۶} بارزترین این محبت را می‌توان در «قصیده تائیه» وی مشاهده کرد. او درباره حقایق امام علی علیه‌السلام در امر خلافت می‌گوید:

اگر خلافت را از روز اوّل به حضرت علی علیه‌السلام که وصی حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، واگذار می‌کردند، امر خلافت به شخصی که از تمام لغزش‌ها مصون و امین است، سپرده می‌شد.^{۲۷}

دعبل در جایی دیگر، از شهادت مظلومانه امام حسین علیه‌السلام سخن می‌راند و با فاطمه علیه‌السلام درد دل می‌کند و چنین می‌گوید:

ای فاطمه! ای کاش حسین را در کربلا می‌دیدم؛ در حالی که تن او بر روی زمین بود و بآلب تشنه در کنار فرات جان سپرد.^{۲۸}

او دارای اشعار فراوانی است؛ حدود سی شعر در قالب غزل و صدوپنجاه شعر در هجو دارد و حدود پنجاه قصیده نیز در ستایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام سروده است.^{۲۹} با بررسی اشعار دعبل درباره زنان، می‌توان گفت که زنان شعر او، دو دسته‌اند:

۱. زنان مورد مدح

در این دسته‌بندی، زنان مورد مدح و ثنای دعبل نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از:

۱-۱. زنان اهل بیت علیهم السلام

دعبل در قصیده تائیه خود که در مدح امام رضا علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام سروده، زنان اهل بیت علیهم السلام را مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌گوید:

اگر روزی خاندان عصمت افتخارات خود را بازگو کنند، حضرت رسول اکرم، جبرئیل، قرآن و سوره‌های شریف را ذکر می‌کنند و همچنین، از حضرت علی علیه السلام، فضیلت‌ها و سرافرازی‌های ایشان [و] حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بهترین دختران (زنان) است، نام می‌برند.^{۳۰}

شاعر در این شعر، با به‌کارگیری حرف شرط (إن) به این نکته اشاره دارد که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق سنت جاهلی عرب فخرفروشی نمی‌کنند و اگر روزی به این کار دست بزنند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، قرآن، جبرئیل، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را مایه فخر خود قرار می‌دهند. او با به‌کارگیری حرف عطف (واو)، شأن و مقام حضرت فاطمه علیها السلام را در کنار دیگران قرار داده و در فرهنگی که در اصل و نسب غالباً به زن افتخار نمی‌کنند، نام حضرت فاطمه علیها السلام را نه با کنیه، بلکه به صورت نام خاص به‌کار می‌برد و او را مایه افتخار می‌داند.

شاعر با یادآوری قیام کربلا، بار دیگر با آوردن نام فاطمه علیها السلام و منتسب کردن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله، شأن و مقام او را بالا برده و می‌گوید:

ای فاطمه! ای دختر بهترین انسان! از قبر برخیز و بر بزرگانی که چون

ستارگان آسمان در فلات کربلا می‌درخشند، نوحه‌سرایی کن.^{۳۱}

شاعر با به‌کارگیری حرف ندای قریب (أ) برای منادای «فاطمه»، خود را به او بسیار نزدیک دانسته و با این شیوه خواسته است جایگاهش را ارتقا بخشد. زنان اهل بیت علیهم السلام در نزد این شاعر، انسان‌هایی والا هستند که شأن و منزلتشان در ردیف پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و فرشتگانی چون جبرئیل هستند. این نوع زن، در نگرش دینی شاعر، موجودی فرابشری است.

۲-۱. محبوبه شاعر

در برخی از اشعار دعبل، با سیمای زنی به نام «سلمی» روبه‌رو می‌شویم که برای او نقش معشوق پاک را بازی می‌کند. این نوع زن در نگاه او، موجودی تکامل‌بخش بوده و مایه آرامش روح و روان اوست. دعبل در وصف عشق پاکش نسبت به او می‌گوید:

من تو را چنان دوست دارم که اگر این دوستی‌ام به کوه سلمی که همنام
توست، تعلق می‌گرفت، آن کوه استوار و بلند درهم می‌شکست و فرو

می‌ریخت.^{۳۲}

شاعر، عشق خود را نسبت به سلمی بسیار شدید توصیف می‌کند و معشوق را بسیار استوارتر از کوه سلمی تشبیه نموده، دستیابی به او را سخت می‌داند. زن مورد ستایش شاعر در این بیت، زنی مستحکم و پاک است که پناه‌برنده بر او، به امنیت و آرامش خواهد رسید. دوستی و محبت وی، به حدی است که به شیوه شاعران جاهلی، بر دیار یار سفر کرده می‌ایستند و انتظار دیدارش را می‌کشند و در غم هجران او، اشک ماتم می‌ریزد.

هان ای منزلگاه! سلمی به کدام سو رفت؟ و قلبم را نیز با خود برد.^{۳۳}

وی، در برخی اشعار خویش، به وسیله هم‌صحبتی با سلمی به پند و اندرزهای اخلاقی دیگران پرداخته، بسیاری از صفات پسندیده را که انجام آن توسط مردم فراموش شده، یادآوری می‌کند.

سلامه گفت: مال و ثروت کجاست؟ من به او گفتم: وای بر تو! مال و ثروت

با نیکی و ستایش ملاقات کرد و با او همراه گردید. حمد و ثنا، مال [ارزشمندم]

را از دارایی‌هایم جدا کرد و بدین خاطر، نه نکوهش و نقصانی برایم باقی

گذاشت و نه مال ارزشمندی را.^{۳۴}

شاعر در این شعر، در واقع، فضیلت مهمان‌نوازی و مهمان‌دوستی و کمک به دیگران را یادآور می‌شود.

وی، در بسیاری از ابیات، به شیوه زیبا به شکوائیه و درد دل با سلمی می‌پردازد و

مشکلات و مصیبت‌هایی را که برایش پیش آمده، با او مطرح می‌کند و در این اثنا، به بیان درس‌های آموزنده و اخلاقی نیز می‌پردازد.

سلمی شگفت‌زده شد و این امری عجیب است. او پیری را که پیشامدها و مصایب زندگی آن را تسریع نموده، در من دید و آنچه باعث پیری من شد، حوادث روزگار بود که سختی‌های آن، باعث پیرشدن کودک شیرخوار می‌گردد.^{۳۵}

۲. زنان مورد هجو

زن مورد نکوهش شاعر، شخصیتی است که در بسیاری از شعرهای او وجود دارد. این نوع شعر که بیشترین بخش از شعر مربوط به زنان را شامل می‌شود، در سراسر دیوانش پراکنده است. نگرش به زنان مورد استناد شاعر، نگرشی کاملاً جنسیتی بوده و شاید بتوان گفت این نوع نگرش نسبت به زن، بیشتر از همه در عصر عباسی نمایان شده است. در این نوع نگرش، شاعر به زن از منظر غریزی و جنسی نگریسته و موجودیت زن را تنها در راستای برآوردن نیازهای شهوانی خود در نظر می‌گیرد. بر این اساس، هرگاه انتظارش برآورده شود، زبان به مدح او می‌گشاید و آنگاه که آنچه را می‌خواهد، نمی‌یابد، زن را نماد فریبکاری می‌داند و چون گرایش‌های عاشقانه‌شان دروغین، مجازی و بلکه بی‌شکل است، حتی سخن ملایم و شکوه‌آمیز مرسوم در غزل را به کار نمی‌برد و زبان به دشنام و اهانت‌های مبتذل می‌گشاید. این دسته از اشعار در نزد دعبل، گاهی با نگرش جنسی ملایم و گاهی نیز با اشعاری مبتذل و گزنده بیان می‌شود. او زندگی بدون بهره‌مندی از دختران جوان را، زندگی توأم با کاستی می‌داند و می‌گوید:

خدمت به مهمان، جام شراب، هم‌نشین زن جوان و موسیقی، محبوب‌ترین چیزها هستند و هنگامی که یکی از اینها نباشد، زندگی با کاهش عشق دچار کاستی می‌شود.^{۳۶}

برخی اشعار دعبل، بیانگر دیدگاهی است که برخاسته از التذاذ جنسی و تمتع هوای

نفسانی اوست. او هنگامی که به این التذاذ نمی‌رسد و دچار سرکوفتگی جنسی می‌شود، به نکوهش زن دست می‌زند و با مجنون‌ترین اشعار او را مورد هجو قرار می‌دهد. شماری دیگر از اشعار دعبل، برخاسته از نگرش دینی اوست. او در این نوع از نگرش نسبت به زن، زنان خاندان پیامبر ﷺ را همان‌گونه که پیش‌تر به آن اشاره شد، مورد تمجید قرار می‌دهد و دوستی با اهل بیت ﷺ را مانعی برای خواهش‌های نفسانی می‌داند. وی، تنها در راه دوستی اهل بیت ﷺ، از زنان و دختران جوان چشم‌پوشی می‌کند و می‌گوید:

محبوب‌ترین توشه و دل‌بستگی نزد من، زنان آوازه‌خوان هستند؛ آن هنگام که

آواز می‌خوانند. تنها در عشق به خاندان پیامبر ﷺ و جانشینش، فراموشی

لذت‌ها و دوشیزگان وجود دارد.^{۳۷}

او در بخشی دیگری از اشعارش، به هجو زنان و بیان معایب جسمانی آنها پرداخته، می‌گوید:

ابن‌زیات، کنیزی دارد که در زشتی، از شیطان پیشی گرفته است.^{۳۸}

در برخی دیگر از اشعارش، مقام زنان مورد هجو او، تا حدی نزول می‌کند که هم‌رتبه حیوان‌ها شده و در توصیف آنان، از پست‌ترین جانوران، مثل: خوک، خر، خرگوش، سوسک و یا شترمرغ استفاده می‌کند و در نهایت، به این صفات قانع نشده، مقام زنان مورد هجو را پایین‌تر و بی‌ارزش‌تر از زباله‌ها و کثافات می‌داند. به‌طور کلی، سیمای زن در نگرش دعبل، برخاسته از دو جهان‌بینی حاکم بر جامعه‌اش می‌باشد:

اول، زنی که برای او تقدس دارد و ارزشش بسیار بالاست. این جهان‌بینی، برخاسته از نگرش والای دینی نسبت به پیامبر ﷺ و اهل بیت او و نیز برآمده از غلبه مذهب شیعی در فضای جامعه عباسی می‌باشد.

و دوم، زنی که مورد ستایش و یا نکوهش او قرار می‌گیرد و بیانگر نوعی جهان‌بینی عام نسبت به زن، به‌عنوان معشوقی و الامقام و اخلاق‌محور و یا زنی که به رفع نیازهای

جنسی مرد می‌پردازد، می‌باشد. «زن معشوق» در نگرش شاعر، بی‌نقص است و او را به عرفان الهی می‌رساند و «زن جنسی» در کنار موسیقی، شراب و رقص، او را به التذاد جسمانی می‌رساند.

زن، در شعر متنبی

احمد بن حسین بن حسین بن عبدالصمد ابوطیب جعفری کوفی متنبی، در سال ۳۰۸ق. به دنیا آمد. وی، دارای سیرت نیکو بود و بیشترین مقامش را به دلیل یادگیری و کسب لغت به دست آورد^{۳۹} و در فنون ادب و اخبار و ایام و شعر، صاحب‌نظر شد و یکی از فصیح‌ترین مردم زمان خود گردید و به دلیل اشعارش، شهره روزگار شد.^{۴۰} وی، در سحر و جادوگری نیز دستی قوی داشت و مردم از او تبعیت می‌کردند و اموالشان را به او می‌بخشیدند؛ چنان‌که عده‌ای را هم به ستاره‌پرستی متمایل و دعوت کرد.^{۴۱}

متنبی، شخصیتی است بلندپرواز، شیفته قدرت، حکیم و سرکش. احساس، در او اندک بوده و شدیداً به اندیشه‌های خود اعتماد می‌کند. شخصیت جزم‌اندیش و حکیمانه او، باعث شده تصویری که از سیمای زن در دوره‌اش به ما می‌دهد، به دور از احساس باشد. زن در نگرش او، به دو طبقه «بدوی» و «حضری» تقسیم می‌شود. وی، زن شهرنشین را به جهت آراستگی‌های ظاهری و شخصیت فریبنده‌اش، مورد نکوهش قرار می‌دهد و زن بدوی را به دلیل پاکی و صداقتش، می‌ستاید.

جانم به فدای آهوان دشتی (دلبران بادیه‌ای) که در آن، سخن‌گفتن با ناز و ادا

و رنگ‌کردن ابروان را نشناختند.^{۴۲}

مراد شاعر، این است که زیبایی زن بادیه، تصنعی و ساختگی نیست؛ بلکه فطری و طبیعی است؛ زیرا وی آرایش کردن زنان را نوعی فریب و نیرنگ دانسته و حاضر به تحمل این افراد نیست. به همین دلیل است که زیبایی زنان بادیه را بر زیبایی زنان شهری ترجیح می‌دهد. کراحت وی از این زنان، به جایی می‌رسد که وی زنانی را که با آرایش کردن خود در صدد زیانمودن و جلوه‌گری هستند، به بُز تشبیه کرده و زیبایی

حقیقی زنان را ماورای زیورات آنان می‌داند.

در زیبایی و خوشبویی، آهوان یکدست سپید کجا و بزبان کجا؟^{۴۳}

او، سیمایی تاریک از زنان آوازه‌خوان ارائه می‌دهد و می‌گوید:

هرکسی زنان آوازه‌خوان را بیازماید، خواهد فهمید که آنان در ظاهر،

درخشنده‌اند و در باطن، تاریک هستند.^{۴۴}

از سویی دیگر، متنبی زنان را به دو دسته باحجاب و بی‌حجاب تقسیم کرده و به زنان محجوب، رنگ حماسی می‌دهد و زنان بدون حجاب را فرو رفته در مجون خوش‌گذرانی می‌بیند:

چون خود و یا زره سرپوشنده خود را بنگرد و از سویی خوله را هم ببیند که

چارقدی بر سر دارد، این چارقند و حجاب او را عالی‌رتبه‌تر از خود می‌داند. همه

حجاب‌ها، در برابر دیدار او قرار داشت؛ ولی ای خاک! تو بدین حجاب‌ها راضی

نشدی. ای بستر خاک! آیا تو هرگز ندیدی که مردمان بر او چشم بیفکنند؟ پس،

آیا به دیدگان ستارگان در نظر کردن به او رشک بردی که او را پنهان نمودی؟^{۴۵}

وی سپس، سخنش را با این عبارت ادامه می‌دهد: او (خوله)، از زنانی نیست که گور برایشان به منزله پرده و حجاب به حساب آید؛ زیرا پیش از مرگ هم در حجاب و پرده بود. در واقع، می‌توان گفت که متنبی به کرامت انسانی انسان‌ها، و به کرامت انسانی زنان احترام می‌گذارد و در اشعارش به زنان نگاهی فراتر از غرایز جنسی دارد. وی، با تشبیه حجاب زن به کلاه‌خود رزمنده، هر دو را در معرض تیر دشمنان قرار می‌دهد و حجاب زن در برابر تیر نگاه هوس‌رانان را مهم‌تر از کلاه‌خود رزمنده‌ای می‌داند که در معرض تیر دشمنان قرار دارد. تصویر دیگر متنبی از زنان، به زنان ممدوحان و بزرگان و زنان عامه بازمی‌گردد. در نگرش او، زنان بزرگان مورد مدحش، زنانی مدبر و دارای اندیشه‌اند و سایر زنان، از عقل و تدبیر بهره‌ای نبرده‌اند.

اگرچه او زن آفریده شده، ولی چنان بزرگوار است که گویا اخلاق و

کردارش، زنانه نیست.^{۴۶}

این عبارت، بیانگر دیدگاه شاعر به زن و کم‌مرتبه دانستن جنس مؤنث، نسبت به مردان است. در واقع، صفات مثبتی مثل: بخشندگی، کمال و تعقل در دیوان شاعر، مختص افرادی مانند خوله (خواهر سیف‌الدوله) و یا عمه عضدالدوله می‌باشد. وی، سایر زنان را فاقد این صفات می‌داند. متن‌بی در هجویاتش، از تعرض به زنان و دختران دشمنانش خودداری نکرده، به بدترین شکل به هجو آنان پرداخته است. همان‌طور که در مدیحه‌سرایی خواهران، عمه و مادران ممدوحانش نیز کوتاهی نکرده است. در واقع، وی آسان‌ترین راه برای بدنام و خوار کردن رقیبانش (مثل وردان) را هجو مادران و حمله به نوامیس آنها می‌داند.^{۴۷}

زن در مدحیات متن‌بی، ابزاری جهت تکسب می‌باشد و در هجویاتش، وسیله‌ای جهت سرکوب دشمنان است. زنان حضری شعر او، زنان مدرن روزگارش بوده، دارای ارزش‌های تصنعی و متضاد با ارزش‌های زن بدوی هستند؛ امری که نشان‌دهنده دگرگونی‌های جامعه بدوی، به سوی جامعه مدرن عباسی است؛ جامعه‌ای که زنان در آن از یک سو، به دو دسته باحجاب و بی‌حجاب تقسیم می‌گردند و از سوی دیگر، به دو دسته: زنان بدوی پاک و صادق، و زنان حضری مزین به آرایه‌های ظاهری تقسیم می‌شوند.

نتیجه

با انتقال قدرت سیاسی از امویان به عباسیان و نفوذ عناصر غیرعربی در نظام تشکیلاتی عباسی و رونق بلاد اسلامی در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، تلقی جامعه نسبت به زن تغییر یافت. آنچه را منابع شعری این دوره زمانی، از سیمای زن به ما ارائه می‌دهند، بیانگر آن است که زن در این دوره، رنگ تجدد به خود می‌گیرد و در توسعه موسیقی، شعر و رقص تأثیر می‌گذارد و تجارت وسیع کنیزکان نیز بر

رونق اقتصادی عباسیان می‌افزاید. در این دوره، اگرچه برخی منابع از نفوذ سیاسی شماری از زنان در برخی دستگاه‌های خلافت خبر می‌دهند، اما از نقش عامه زنان در عرصه‌های دیگر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، کمتر سخن گفته شده است. شاعران این دوره، از زن به‌عنوان ابزاری جهت رونق غزل استفاده کرده و در موارد متعددی، در ستایش ممدوحان و در هجو دشمنان، از او و مسائل جنسی مربوط به او، به‌عنوان ابزاری جهت تکسب خود و تحقیر دیگران بهره برده‌اند.

بی‌نوشت‌ها

۱. الضیف، الشوقی، *تاریخ الأدب العربی (العصر العباسی الأول)*، القاهرة: دار المعارف، بی‌تا، ص ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵ و ۱۸۹.
۲. الضیف، *تاریخ الأدب العربی*، پیشین، ص ۵۷۵ - ۵۷۶.
۳. مقدسی، امین و بهرام امانی. «عوامل پایداری نوروز در عصر اسلامی و بازتاب آن در شعر عربی در دوره عباسی». فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۷۷، ۱۳۸۵ش، ص ۱۰۷ - ۱۰۹.
۴. الضیف، الشوقی، *الفن ومذاهبه فی الشعر العربی*، محقق: احمد شوقی عبدالسلام، مصر: دار المعارف، الثانية العشرة، بی‌تا، ص ۵۷.
۵. بیانی، شیرین. «جایگاه زن در خلافت عباسی و نقش ایرانیان در این جایگاه». فصلنامه هستی، شماره ۲۸ و ۲۹؛ احمدوند، عباس. «نقش قهرمانه‌ها در عصر دوم عباسی». پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، شماره ۲، ۱۳۹۲ش.
۶. روبر اسکار بیت، نویسنده و جامعه‌شناس قرن بیستم می‌باشد که در سال ۱۹۱۸م. در فرانسه به دنیا آمد و در سال ۲۰۰۰م. از دنیا رفت. از مهم‌ترین آثارش می‌توان به کتاب *sociology of literature* اشاره کرد که توسط مرتضی کتبی با عنوان *جامعه‌شناسی ادبیات* به فارسی ترجمه شده است. (ر.ک: ویکی‌پدیا: www.wikipedia.org)
۷. آندری ژادانف، یکی از سیاستمداران اتحاد جماهیر شوروی بود که در مسکو به دنیا آمد. او به رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات شوروی اعتقاد داشت. وی در سال ۱۹۴۸م. از دنیا رفت. (ر.ک: ویکی‌پدیا: www.wikipedia.org)
۸. بیت اسکار، روبرو، *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه: مرتضی کتبی، تهران: سمت، اول، ۱۳۷۴ش، ص ۱۳.

۹. فاتحی نژاد، عنایت‌الله، عشق آرمانی از دیدگاه عباس بن‌الأحنف، اندیشه، ۱۳۸۹ش، ص ۵۸.
۱۰. فوز، معشوقه عباس بن‌احنف بوده و گفته شده: فوز، نام واقعی معشوقه عباس نبوده و به جهت حفظ آبروی او، نام اصلی‌اش را ذکر نکرده است. برخی نیز گفته‌اند: فوز، همان «علیه»، دختر خلیفه مهدی عباسی است. او شیفته هنر و موسیقی بود و شعر نیز می‌سروده و در گسترش ادبیات عاشقانه و اشاعه مفهوم نوینی از عشق پاک، نقش مؤثری ایفا کرده است. (واده، ژان کلود، الغزل عند العرب، تعریب الکیلانی، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۷۲)
۱۱. ظلوم، نام معشوقه دیگر عباس بن‌أحنف می‌باشد. کتاب الأغانی از او یاد کرده است و تاریخ وفات وی، نامعلوم می‌باشد.
۱۲. المهلبی، احمد بن‌علی بن‌معل، المأخذ علی شرح الديوان ابی الطیب المتنبی، التحقيق: عبدالعزیز بن‌ناصح المانع، الرياض: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، ۱۴۲۹ق/ ۲۰۰۸م، ص ۱۳۲؛ خفاجی، محمد عبدالمنعم، الأدب العربی وتاریخه فی العصرین الأموی والعباسی، بیروت: ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م، ص ۸۶؛ الأحنف، العباس، شرح دیوان عباس بن‌الأحنف، شارح: مجید طرار، دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۷م، ص ۱۸؛ الهواری، صلاح‌الدین، أحلی قصائد الغزل، دار البحار - دار التیسر، ۲۰۰۰م، ص ۱۸؛ كحاله، عمر رضا، أعلام النساء فی العالمی العرب والاسلام، بی‌جا، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۳ش، الثاني، ص ۲۷۱.
۱۳. الأحنف، العباس، شرح دیوان عباس بن‌الأحنف، پیشین، ص ۱۳۷: «أيا سَيِّدَةَ النَّاسِ، رِيحَانَتِي ...».
۱۴. الأحنف، العباس، دیوان عباس بن‌الأحنف، بیروت: دار صادر، بی‌تا، ص ۱۳۸؛ ابی‌العتاهیه، اسماعیل بن‌قاسم بن‌سوید الغنزی، دیوان ابی‌العتاهیه، بیروت: دار بیروت، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م، ص ۳۵: «فالجسمُ من لؤلؤٍ والشَّعرُ من ظُلمٍ والنَّشْرُ من مِسْكَةٍ والوَجْهُ من نورٍ»
۱۵. الأحنف، دیوان عباس بن‌الأحنف، پیشین، ص ۹۱:

- «يا مَنْ يسائلُ عن فوزٍ وصورتيها إن كنتَ لم ترها فانظرِ إلى القمرِ»
١٦. همان، ص ٩٢: «لم يَخْلُقِ اللهُ في الدُّنيا لها شَبهاً إني لأحسبُها لَيْسَتْ من البَشَرِ»
١٧. همان، ص ١٣٧: «ريحانتي اختلستُ من يدي أبكى عليها آخرَ المُسندِ»
١٨. همان، ص ١٨٩: «لا يهتدي قلبي إلى غيركمُ أنما سُدَّ عَلَيهِ الطَّرِيقُ»
١٩. معتضد، خسرو، هارون الرشيد و شب سرخ بغداد، تهران: زرین، ١٣٧٦ ش، ص ١٦٤؛ الشوقي، تاريخ الأدب العربي، پیشین، ص ٣٤؛ اصفهانی، ابوالفرج، برگزیده الأغاني، ترجمه و تلخیص: محمدحسین مشایخ فریدنی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٤٧ ش، ج ٣، ص ١٧٦؛ ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات العيان و انباء ابناء الزمان، المحقق: احسان عباس، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ٢، ص ٢١٩؛ ابن قتیبه الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الإمامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ١٤١٠ ق / ١٩٩٠ م، ج ١، ص ٧٧٩.
٢٠. الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه: عبدالحمید آیتی، تهران: توس، ١٣٧٤ ش، ص ٣١٩.
٢١. العینی، اسماعیل بن القاسم بن سوید، دیوان ابی‌العتاهیه، قدم له و شرحه وفهارسه: صلاح‌الدین الهورای، بیروت: دار المکتب الهلال، الأولى، ٢٠٠٤ م، ص ٣٦٤:
- «مَنْ قَلبٍ مُتَيِّمٍ مُشْتاقٍ شَفَّهَ شوقُهُ وطولُ الفراقِ»
٢٢. التنوخی، علی بن مُحسَن، الفرج بعد الشدة، بیروت: ١٩٧٨ م، ص ٢٢٠:
- «طالَ شوقی إلى قعيدةِ بيتی لیتَ شعری فهل لنا من تلاقی»
- «ويا ويحَ نفسی ويَحها ثم ويحها أَلَمْ تُنْجِ يوماً من شِباكِ الحبائِلِ»
٢٣. العینی، اسماعیل بن القاسم بن سوید، دیوان ابی‌العتاهیه، پیشین، ص ٣٦٤:
- «يا عُتْبُ يا سَيِّدَتِي! أما لكِ الدين حتى متى قلبی لَدَيْكَ الرَّهينِ»

«وَأَنَا الذَّلُولُ لِكُلِّ مَا حَمَلْتَنِي وَأَنَا الشَّقِيُّ الْبَائِسُ الْمِسْكِينُ»

«وَأَنَا الْغَدَاةُ لِكُلِّ بَأْسٍ مُسْتَعِدِّ وَلِكُلِّ صَبٍّ صَاحِبٍ وَجَدِينُ»

«يَا عُتْبَ بْنَ أَفْدٍ مِنْكَ، أُسِيرَتِي وَ عَلَى الْحَصَنِ مِنْ هَوَاكَ حَصْنُ»

۲۴. مسعودی، حسین، مروج الذهب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۶۴؛ ابن الأثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرام، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر - دار بیروت: ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م، ج ۹، ص ۹۴؛ الزرکلی، خیرالدین، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹م، ج ۳، ص ۳۳۹؛ حموی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان، ترجمه: علینقی وزیری، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، ۱۳۸۳ش، ج ۳، ص ۱۶۰؛ الحنبلی دمشقی، ابن العماد شهاب‌الدین ابوالفلاح عبدالحی بن احمد البکری، سذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق: الارناوط، دمشق: ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲۵. المؤیدی، المجتهد مجدالدین، عیون المختار من فنون الاشعار والآثار، بی‌جا: بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲۶. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن زفر، تاریخ یمینی، تحقیق: جعفر شعار، تهران: مؤسسه علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش، ص ۵۲۵؛ الدینوری، الإمامة والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء، یشین، ج ۱، ص ۱۲.

۲۷. جویین، حسین، دعبل شاعر امام رضا علیه السلام، دزفول: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۷ش، ص ۲۳۷.

«وَلَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ زَمَامَهَا لَزِمَتْ بِأَمْنٍ مِنَ الْعَثَرَاتِ»

۲۸. همان، ص ۲۳۵؛ الهاشمی، احمد بن ابراهیم بن مصطفی، جواهر الأدب فی الادبیات وانشاء لغة العرب، بیروت: مؤسسة المعارف، بی‌تا، ص ۱۷۲؛ الحمیری، محمد بن عبدالمنعم، الروض المعطار فی

خبر الاقطار، عباس احسان، مكتبة البنان، الثانية، ۱۹۸۴م، ص ۴۰۰:

«فاطم لو خلت الحسين مجدلاً وقد مات عطشانا بشط فرات»

۲۹. جوبين، دعبل شاعر امام رضا عليه السلام، پيشين، ص ۲۰۸.

۳۰. همان:

«وإن فخرُوا يوماً أتوا بمحمدٍ وجبريلَ و الفرقانَ ذى السُّورَاتِ»

«وعدُّوا علياً ذا المناقبِ والعُلا و فاطمةَ الزهراءَ خيرَ بناتِ»

۳۱. همان، ص ۲۳۹: «أفاطمُ قومي يا ابنةَ الخيرِ واندبى نجومَ سَمَواتِ بِأرضِ فلاتِ»

۳۲. خزاعى، دعبل بن على، ديوان دعبل بن على الخزاعى، بيروت: دار الكتب العربى، ۱۴۱۴ق/

۱۹۹۴م، ص ۴۰:

«إني أحبُّكِ حبًّا لو تضمَّنَه سَلْمى سُمَيْكِ دُكَّ الشاهقِ الراسى»

۳۳. همان، ص ۴۱: «يا رُبَّعُ أينَ توجَّهتَ سَلْمى أمضتَ فمُهَجَه نَفْسِه أمضى»

۳۴. همان، ص ۵۴: راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسين بن محمد، محاضرات الادبا ومحاورات البلاغا،

بيروت: شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم، بی تا، ص ۵۹۱:

«قالتُ سلامَةً: أينَ المالُ؟ قلتُ لها: المالُ ويحكِ لاقى الحمدَ فاصطَحَبَا»

«الحمدُ فرَّقَ مالى فى الحُقوقِ فما أبقيَنَ ذِمًّا، ولا أبقيَنَ لى نَشَبَا»

۳۵. خزاعى، ديوان دعبل بن على الخزاعى، پيشين، ص ۱۴۲:

«لقد عَجَبتُ سَلْمى وذاك عَجيبُ رأتِ بى شيباً عَجَلتُه خُطوبُ»

«وما شيبَتِنى كِبَرَةٌ غَيرَ أننى بِدَهْرٍ بِه رَأْسُ الفَظِيمِ يَشيبُ»

۳۶. همان، ص ۲۷: «خِدْمَةُ الضَّيْفِ، وَكَاسُ لَذَّةِ وَنَدِيمٍ، وَفَتَاةٌ، وَغِنَا»

۳۷. همان، ص ۱۰۲:

«أحبُّ ذَخيرةً وأحبُّ علقِ إلى الغانياتِ وإن غنينا»

«فی حُبِّ آلِ الْمُصْطَفَى وَوَصِيِّهِ شُغْلٌ عَنِ اللِّذَاتِ وَالْقَنِيَاتِ»

۳۸. همان، ص ۲۳۹: «إِنَّ ابْنَ زَيَّاتٍ لَهُ قَيْنَةٌ أُرَبَّتْ عَلَى الشَّيْطَانِ فِي الْقُبْحِ»

۳۹. همان، ص ۱۷۶.

۴۰. همان، ص ۱۵.

۴۱. ابن‌کنیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن‌کنیر، *البداية والنهاية*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق/

۱۹۸۶م، ص ۳۰۸؛ المهلبی، *المأخذ على شراح الديوان ابی الطیب المتنبی*، پیشین، ج ۲، ص ۴۷.

۴۲. المتنبی، احمد بن حسین، *دیوان المتنبی*، محقق: علی العسلی، بیروت: دار بیروت، الأولى، ص

۴۴۹:

«أَفْدَى ظِبَاءَ فَلَاةٍ مَا عَرَفَنَ بِهَا مَضَعَ الْكَلَامِ وَلَا صَبَّغَ الْحَوَاجِبِ»

۴۳. همان، ص ۴۳۱: «أَيْنَ الْمَغِيرُ مِنَ الْأَرَامِ نَاطِرَةً وَغَيْرِ نَاطِرَةٍ فِي الْحُسْنِ وَالطَّيْبِ»

۴۴. همان، ص ۴۲۱: «مَنْ خَبَرَ الْغَوَانِي فَالْغَوَانِي ضِيَاءٌ فِي بَوَاطِنِهِ ظِلَامٌ»

(همچنین، رک: عمرانی، زهرا. «زن در جلوه‌گاه شعر عباسی از نگاه متنبی». مجله دانشنامه

دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۷ش، ص ۹۹)

۴۵. همان، ص ۴۳۳:

«إِذَا رَأَى وَرَأَاهَا رَأْسَ لَا بَسِيهَ رَأَى الْمَقَانِعَ أَعْلَى مِنْهُ فِي الرُّتْبِ»

«قَدْ كَانَ كُلَّ حِجَابٍ دُونَ رُؤْيَيْهَا فَمَا قَنَعَتْ لَهَا يَا أَرْضُ بِالْحُجُبِ»

«وَلَا رَأَيْتِ عُيُونَ الْإِنْسِ تُتَدْرَكُهَا فَهَلْ حَسَدَتْ عَلَيْهَا أَعْيُنَ الشُّعْبِ»

۴۶. همان، ص ۴۳۴: «كَرِيمَةٌ غَيْرَ أَنْثَى الْعَقْلِ وَالْحَسْبِ وَإِنْ تَكُنْ خُلِقْتُ أَنْثَى لَقَدْ خُلِقْتُ»

۴۷. همان، ص ۲۱۵؛ رضایی هفتادری، غلام‌عباس، *گزیده دیوان متنبی*، تهران: مؤسسه انتشارات و

چاپ، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۴۶۹.